

عناصر توتالیتزر ایدئولوژی در پرتو نگاه بدیع هانا آرنت

هانا آرنت چند برگ از کتاب پرآوازه و بنیادین خود به نام سیستم توتالیتزر را به پروبلماتیک «ایدئولوژی» اختصاص داده است. او، به دیدیه‌ی ما، در زمان تاریخی نگارش این اثر، یعنی در نیمه‌ی سده‌ی بیستم، تعریفی نوآورانه و بدیع از عناصر توتالیتزر تشکیل‌دهنده‌ی «ایدئولوژی» و کاربرد آن‌ها توسط جنبش‌های سلطه‌گر و به طور ویژه توتالیتزر ارائه می‌دهد. موضوع بحث ما در این جا، بررسی ارکان توتالیتزر «ایدئولوژی» در پرتو تبیین بدیع آرنتی و اهمیت این دریافت در گفتمان سیاسی و فلسفی امروزی می‌باشد.

واژه «ایدئولوژی» در پایان سده‌ی هجده، در پی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، اختراع شد. برای نخستین بار در ۲۰ ژوئن ۱۷۹۶، متفکر فرانسوی، آنتوان دستوت دو تراسی^۱، از «ایدئولوژی» چون دانش ایده‌ها و رشته‌ای از علوم نام می‌برد. از آن هنگام تا کنون، کاربرد این واژه، به علت دوپهلویی و معناهای مثبت و منفی، *پژوراتیو* (بدگرا) یا غیره‌ی آن، همواره مورد پرسش قرار گرفته است. با این همه اما، این اصطلاح، به‌ویژه در پی رواج مارکسیسم و تئوری‌های سوسیالیستی در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزده و سده‌ی بیست، حداقل تا فروپاشی سیستم سوسیالیسم واقعاً موجود، به وفور در ادبیات و گفتمان سیاسی و فلسفی در همه‌ی کشورها و همه‌ی زبان‌ها، به کار گرفته شده است. از این رو، پرسش و تردید درباره‌ی اعتبار مفهوم‌سازی این واژه همچنان مطرح است. یعنی این مسأله طرح می‌شود که، با توجه به ابهام‌ها و معناهای مختلف یا متضاد مقوله «ایدئولوژی»، تا چه اندازه می‌توان از این واژه **مفهومی** منسجم، سیاسی، فلسفی و کارا به دست داد؟

هانا آرنت^۲ کار تحقیقی و تحلیلی درباره‌ی خاستگاه‌های توتالیتاریسم را پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز می‌کند. او دست‌نوشته‌ی خود را در سال ۱۹۴۹، چهار سال پس از سقوط هیتلر (۱۹۴۵) و پیش از مرگ استالین (۱۹۵۳)، به اتمام می‌رساند. اما نوشته به صورت کتاب زیر نام سیستم توتالیتزر^۳ در سال ۱۹۵۱ منتشر می‌شود، در دورانی که پدیده توتالیتزر نقشی درجه اول و فاجعه‌بار در تاریخ بشر ایفا کرده است.

آرنت، در کتاب خود، دست به بررسی دو سیستم نازی در آلمان (۱۹۳۳ - ۱۹۴۵) و استالینی در اتحاد شوروی (در دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳) می‌زند. در دیباچه کتاب، او این نظام‌ها را سیستم‌های توتالیتزر می‌نامد و تصریح می‌کند که چند ویژگی این سیستم‌ها را رژیم‌های کلاسیک دیکتاتوری و اقتدارگرا متمایز می‌کنند. با این که واژه «توتالیتاریسم»، چون مفهوم، از سوی پاره‌ای فیلسوفان، مورخان و جامعه‌شناسان سیاست به زیر سؤال رفته و می‌رود، با این که خود واژه «ایدئولوژی» و در نتیجه عبارت «ایدئولوژی توتالیتزر» نیز برای بعضی‌ها پرسش‌برانگیز می‌باشند، اما روی هم‌رفته می‌توان گفت که نسبت به تزه‌های هانا آرنت درباره‌ی ویژگی سیستم توتالیتزر، به‌سانی که در آلمان نازی و شوروی استالینی برقرار شد، اتفاق نظری بزرگ در بین صاحب‌نظران سیاسی و فلسفی وجود دارد.

بنا بر خوانش ما از کتاب آرنت، شاخص‌های تمیز دهنده رژیم‌های توتالیتزر را می‌توان در شش ویژگی یگانه نشان داد که ما آن‌ها را چنین خلاصه می‌کنیم:

ویژگی اول، ذره‌ای (اتمیزه) شدن توده‌ای *masse* است که از ریشه‌ی خود کنده و از طبقه‌ی خود رانده. توده‌هایی که به انسان‌هایی فاناتیک تبدیل شده‌اند و زیر فشار اقتصادی و بیکاری به ستوه آمده‌اند. اینان اکنون خارج از احزاب سنتی بسیج می‌شوند، تحت القای دکترین‌هایی قرار می‌گیرند، سازماندهی و متشکل می‌شوند و آلت دست رهبری یا پیشوایی توتالیتر قرار می‌گیرند... این همانی است که پایه‌های سیستم توتالیتر را تشکیل می‌دهد. توده‌های جنبش توتالیتر تحت سلطه‌ی تبلیغات سیستم قرار می‌گیرند، از خود بیگانه می‌شوند و می‌روند تا هویت خود را به طور کامل در رهبر، در پیشوای جنبش، پیدا نمایند.

ویژگی دوم، وجود رهبری قدرقدرت، برتر و بری از خطاست که می‌تواند حزب واحد (حزب - دولت) یا رهبر کارسماتیک (مرجع فره‌مند) باشد. اتوریته‌ای که با قرار دادن خود در رأس هرم سیستم، همانند پیامبر، حقیقت مطلق و تنها راه ممکن و قابل اطمینان به سوی رستگاری را برای انسان‌ها آشکار می‌سازد.

ویژگی سوم، وجود ایدئولوژی‌ای دولتی، توتالیتر، همه جا حاضر و بسیج‌کننده توده است که پیرامون واقعیت‌هایی دروغین و کاذب جفت و جور می‌شود، که شاخص اصلی‌اش نیز خصلت مسیحاباورانه (نجات‌بخشانه) آن است.

ویژگی چهارم، به کار گرفتن قهر رادیکال علیه جمعیت، اقلیت‌های مختلف و هر مخالف واقعی یا بالقوه است. ترور دولتی و انتظامی، که توسط پلیس مخفی، میلیشیا شبیه نظامی و غیره اعمال می‌شود، می‌تواند جنایت علیه بشریت به شمار آید.

ویژگی پنجم، اعمال قدرت کنترل حکومتی بر تمام زمینه‌های زندگی اجتماعی و انسانی، خصوصی و عمومی است. نقض کامل حقوق بشر، نابودی آزادی‌ها، پلورالیسم و جامعه‌ی مدنی.

ویژگی ششم، جنگ برای سلطه‌ی کامل هم در داخل کشور و هم در خارج.

اما موضوع گفتار ما در این جا، توضیح معنا و مفهوم توتالیتراریسم در راستای خصوصیات فوق با حرکت از تعریف آرنتی آن نیست، چه این بحث بسیار گسترده از چهارچوب سوژه‌ای که برای خود در این نوشتار تعیین کرده‌ایم، یعنی تبیین مفهوم ایدئولوژی در ارکان توتالیتر آن، خارج می‌شود. در عین حال، موضوع گفتار ما در این جا، طرح پروبلماتیک «ایدئولوژی» به گونه‌ای که فلسفه بدان پرداخته هم نیست. به واقع، در واپسین فصل کتاب خود (سیستم توتالیتر)، در بخش چهارم و زیر عنوان «ایدئولوژی و ترور: نوع جدیدی از رژیم^۴، آرنت به طور کوتاه و غیر عمده در مجموع کتاب دریافتی از ایدئولوژی به دست می‌دهد و سپس به طور ویژه و عمد دست به بررسی عناصری از آن که می‌توانند مورد استفاده‌ی جنبش توتالیتر قرار گیرند می‌زند. هدف آرنت در این بخش، نه ارائه تبیین و تعریفی از «ایدئولوژی» از دیدگاه خود، بلکه نشان دادن این مهم است که چگونه «ایدئولوژی»، با وجود تعاریف گوناگون آن، **می‌تواند به خدمت جنبش توتالیتر درآید**، به طور مشخص از آن لحظه که سیستم توتالیتر قادر می‌شود عناصر سازنده‌ی ایدئولوژی که مستعد برای سلطه‌گری می‌باشند را به تصاحب خود درآورد.

بدین ترتیب، موضوع کتاب آرنت، به طور مشخص و در یک کلام، شرح حال ویژگی‌ها و توانایی‌های جنبش توتالیتر واقعاً موجود در دوره‌ی بین دو جنگ بزرگ جهانی و کمی پس از آن است. به باور آرنت، ایدئولوژی، در این چهارچوب تاریخی، تنها از طریق برخی از سازنده‌های سودمندش برای توتالیتراریسم وارد صحنه می‌شود. در نتیجه، آن چه در این جا برای ما اهمیت دارد، و دوباره یادآوری می‌کنیم، این است که به بررسی **این ویژگی ایدئولوژی** و هر گونه ایدئولوژی دیگر، در خدمت به سلطه‌گری توتالیتر، بپردازیم. ما در عین حال نشان خواهیم داد که در دنیای امروز کاربرد ایدئولوژی در خدمت سلطه‌گری به طور کلی اهمیت خود را همچنان نگاه داشته است.

به نظر می‌رسد که ایدئولوژی به معنای منطق ایده است و از این رو می‌تواند موضوعی برای علم شود، همان‌گونه که جانوران موضوع جانورشناسی قرار می‌گیرند. به معنای واقعی کلمه و از دید ریشه‌شناختی، عنصر «لوژی» logie در «ایدئولوژی» idéologie پای لوگوس logos یونانی را که از دیدگاه افلاطونی سخن حقیقی یا دانش راستین در برابر دُکسا Doxa که عقیده نادرست یا شایمند (محتمل) است، به میان می‌کشد. ایدئولوژی، بنابراین، ادعای علمی بودن می‌کند. بدین‌سان، خود را دیسکور یا سخن علمی می‌نماید که درباره‌ی ایده ابراز می‌شود. اما، از نگاه آرنت، حقیقت این است که در چنین سخنی که خود را علمی معرفی و اعلام می‌کند، عنصرهای "مفیدی" برای سلطه‌گری وجود دارند، که البته می‌توان آن‌ها را، نه از پیش a priori بلکه در پسین a posteriori بازشناخت.

« ایدئولوژی‌ها ادعا می‌کنند که فلسفه‌ای علمی هستند. آن‌ها را از این بابت که گویا خصلت علمی دارند به رسمیت می‌شناسند. اما تنها فرزاندگی دیدگاهی پسین است که به ما امکان کشف عناصری در این ایدئولوژی‌ها را می‌دهد که برای سلطه توتالیتر ایدئولوژی را سودمند می‌سازند. »^۵

ایده در ایدئولوژی، به واقع، نه به معنای «معقول» افلاطونی است و نه به مفهوم اصل تنظیم‌گر کانتی، بلکه بیشتر، باز هم از نگاه آرنت، ابزاری است، وسیله‌ای است برای توضیح کلی و فراگیر جهان. آرنت می‌گوید که ایده‌ی ایدئولوژی یک Weltanschauung (به زبان آلمانی) است، یعنی جهان‌بینی است، بینشی از دنیا در تمامیت و کلیت آن و همچنین در اختصاصی و انحصاری بودن آن است. ایده‌ی ایدئولوژی، هم زمان، تاریخ گذشته، تاریخ کنونی و تاریخ آینده، در مسلم بودن، اجتناب‌ناپذیر بودن و بازگشت‌ناپذیر بودن آن است. این‌ها همه در منطق ویژه‌ی ایده‌ی ایدئولوژی جای می‌گیرند، بدون دخالت و میان‌داری (میانجی‌گری) عاملی خارجی، تجربی یا عملی (پراتیک).

« آن چه که نقشی جدید به «ایده» [در ایدئولوژی - مترجم] می‌بخشد، «منطق» ویژه خود آن است، یعنی جنبشی که پیامد خود «ایده» است و مسلزم هیچ عامل خارجی برای به حرکت انداختن خود نیست. »^۶

تا این جا، سخنی ویژه و جدید، متفاوت از آن چه که دیگر فیلسوفان یا اندیشمندان ماقبل آرنت در باره‌ی ایدئولوژی طرح کرده‌اند، بیان نشده است. آن‌ها در این باره چه گفته‌اند: ایدئولوژی چون تحریف واقعیت، پنداشت‌ها یا بازنمایی‌های کذب، خود را حقیقت علمی و برابر با واقعیت می‌شناساند. به راستی، پیشتر، در ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۵-۱۸۴۶)، مارکس و انگلس از ایدئولوژی در مفهومی پُروراتیو (بدگرا) سخن رانده بودند: ایدئولوژی چون وهم و خیال، چون نتیجه‌ی تغییر شکل یافته، سروته شده و معکوس فعالیت واقعی انسان‌ها در مناسبات اجتماعی محدود و تنگ آن‌ها و در تقسیم اجتماعی کار، بسان تصویر وارونه‌ی اُبژه در اتاق تاریک camera obscura. آن‌ها همچنین از «ایدئولوژی حاکم» سخن رانده بودند و به گفته اتین بالیبار Etienne Balibar در تبیین مفهوم ایدئولوژی مسأله سلطه را چون رکنی درونی و تفکیک‌ناپذیر قرار داده بودند. (بالیبار، فلسفه مارکس، رجوع کنید به کتاب‌نامه در پایان نوشتار).

اما آن چه که زن اندیشمند آلمانی و یهودی، که در ۱۹۳۳ از چنگ نازیسم می‌گریزد و به ایالات متحده آمریکا پناه می‌برد، در سال ۱۹۵۱ برای نخستین بار طرح می‌کند، آن چه که در تحلیل او از ایدئولوژی نوین، نو آور و بدیع به شمار می‌آید، این است که ایدئولوژی‌های سده‌های نوزده و بیست، به خودی خود توتالیتر نیستند، ولی همه‌ی آن‌ها بدون استثناً دارای عناصری، اجزایی و یا اگر بتوان گفت ارکانی هستند که این ایدئولوژی‌ها را برای سلطه‌ی توتالیتر سازگار می‌سازند. به بیانی دیگر آرنت می‌گوید:

« همه‌ی ایدئولوژی‌ها دارای عناصری توتالیتر می‌باشند، اما این عناصر به طور کامل تنها در جنبش‌های توتالیتر و توسط آن‌ها می‌توانند رشد و نمو نمایند. »^۷ (تأکید از من است).

آرنت می‌افزاید که به‌ویژه سه عنصر در هر ایدئولوژی وجود دارند که به طور ویژه خصلتی توتالیتر دارند. این سه عنصر کدامند و آرنت چگونه آن‌ها را توصیف می‌کند؟

عنصر توتالیتر اول، ادعای ایدئولوژی بر توضیح همه‌ی مسائل تاریخ جهان است. به طور کلی توضیح هر آن چه که در گذشته بوده، امروزه هست و در آینده خواهد بود. این که ایدئولوژی قادر به شناخت تمام گذشته، کنون و آینده با یقینی مطلق است.

« با ادعای روشنگری در هر چیز، تفکر ایدئولوژیک وعده‌ی توضیح کامل همه‌ی رخدادهای تاریخی، گذشته و حال را می‌دهد و آینده را با حتمیت پیش‌بینی می‌کند. »^۸

عنصر توتالیتر دوم، در راستای گرایش ایدئولوژی به توضیح همه چیز، تمایل آن به «خلاص کردن خود از هر آزمونی است، آزمونی که ایدئولوژی از آن هیچ چیز جدید فرا نمی‌گیرد، حتا در باره تجربه‌ای که در حال رخ دادن است.»^۹ در بیانی دیگر، این عنصر دومی را می‌توان در تمایل ایدئولوژی به آزاد کردن خود از واقعیت نشان داد، با اعلام این ادعا که واقعیتی دیگر که «حقیقی تر» است وجود دارد، «حقیقتی» که البته برای مردم نامرئی است. بدین‌سان، نزد «ایدئولوژی» واقعیتی دیگر وجود دارد که خود را پنهان می‌سازد، در پرده نگه می‌دارد، خود را در پشت پدیده‌های محسوس مخفی می‌کند. یک واقعیت نهانی وجود دارد که تنها توسط **حس ششم**، به گفته آرنت، می‌تواند کشف شود، آشکار گردد و نقاب از چهره‌اش برداشته شود. حس ششمی که **تنها ایدئولوژی می‌تواند امکان پیدایش آن را فراهم نماید.**^{۱۰} تبلیغات توتالیتر از این عنصر دوم برای استوار کردن سلطه‌ی خود در جامعه بهترین بهره‌برداری را می‌کند. به باور آرنت:

« ایدئولوژی همواره می‌کوشد که به هر رخداد عمومی و ملموس معنایی پنهان تزریق کند و این گمان بد را زند که پشت هر عمل سیاسی عمومی، نیتی سری مخفی شده است. با حرکت از این نگاه ایدئولوژیکی، جنبش‌های توتالیتر، هر گاه که به قدرت می‌رسند، دست به کار وانمود کردن "واقعیتی" دیگر بنابر ادعاهای ایدئولوژیکی خود می‌زنند. »^{۱۱}

سرانجام، **عنصر توتالیتر سوم**، بنا بر گفته آرنت، به کارگیری «**برخی روش‌های اثباتی**» توسط ایدئولوژی برای خلاص کردن اندیشه از واقعیت و آزمون است. این گونه روش عبارت است از آغازیدن از پیش‌فرض‌هایی که به جای اصول بدیهی گرفته می‌شوند و استدلال کردن به‌گونه‌ای که هیچ آزمون پسین نتواند به مقابله با آن برخیزد. در این جا اندیشه خود را توسط خود باز تولید می‌کند و همه چیز از حرکتی که رهانیده از هر دغدغه‌ی حقیقت سنجی عملی و تجربی است استنتاج می‌شود.

«در وهله‌ی اول، از آن جا که حرکت فکری برهان‌آوری ایدئولوژیکی حاصل آزمون نبوده بلکه برخاسته از خود می‌باشد و در وهله‌ی دوم، از آن جا که تنها و یگانه عنصر برآمده و پذیرفته‌شده از آزمون تبدیل به اصلی بدیهی می‌شود، در نتیجه روند برهان‌آوری همواره به گونه‌ای ادامه پیدا می‌کند که هیچ آزمون پسینی نتواند اختلالی در کار تفکر ایدئولوژیکی ایجاد کند. به واقع، بکار که اصول بدیهی آغازین برقرار شدند، نقطه‌ی آغاز معین می‌شود و تجارب بعدی نمی‌توانند برای تفکر ایدئولوژیکی مزاحمت ایجاد کنند، به همان سان که این گونه تفکر نیز نمی‌تواند از واقعیت چیزی فراگیرد. »^{۱۲}

خلاصه کنیم. بنا بر بازشناسی هانا آرنت، اجزای توتالیتر هر ایدئولوژی را می‌توان در سه شاخص فرموله کرد:
۱- ادعای توضیح تام و تمام تاریخ. ۲- خلاص کردن تفکر از هر گونه میانداری آزمون، واقعیت و رخدادها واقع شده. ۳- بازتولید مداوم تفکر توسط خود با حرکت از انگاره‌هایی که به جای اصول بدیهی گرفته می‌شوند.

آن چه که، از دیدگاه ما، **بدعت آرنتی** را تشکیل می‌دهد، چه در مفهوم‌سازی مقوله ایدئولوژی و چه در کاربرد این مقوله در فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی، به گونه‌ای دقیق در همین سه فرمول بالا، در مناسبت با عناصر توتالیتر تشکیل‌دهنده‌ی ایدئولوژی، نمودار می‌شود. این به چه معناست؟ در هر ایدئولوژی عنصری وجود دارد که به یک جنبش توتالیتر، چون نازیسم یا استالینسم و یا افزون بر این دو، به رژیم‌هایی تئوکراتیک از نوع اسلامی چون جمهوری اسلامی ایران، امکان می‌دهد که *ایدئولوژی را از آن خود نمایند* و آن را برای سلطه‌گری خود به کار گیرند. آرنت، با حرکت از مطالعه آن چه که جنبش توتالیتر می‌نامد، عناصر توتالیتر ایدئولوژی را به روشنی تشخیص داده و تعیین می‌کند. اکنون، از نزدیک‌تر، نگاهی به این سه جزء سازنده ایدئولوژی می‌اندازیم.

اولی عبارت است از یک خودکفایتی روشن‌فکرانه که در هر ایدئولوژی ریشه دوانیده و به خود رسالت پیامبرانه «توضیح همه چیز» را می‌دهد. توضیح همه چیز بدون آن که از خود پرسشی داشته باشد، بدون آن که تردید نماید و خود را به زیر سؤال ببرد. بنابراین، توضیح بدون «اندیشیدن»، زیرا هر «اندیشه»‌ی واقعی زمانی می‌اندیشد که بتواند خود را هر دم زیر پرسش ببرد. پس نخستین عنصر توتالیتر ایدئولوژی، آن زمینه‌ی ذهنی و رادیکال از پیش موجودی است که به گونه‌ای سیستمانه، کامل و تام و تمام دست به توضیح و تشریح تاریخ گذشته و زمان حال می‌زند. در بیانی دیگر، یقین مطلق است نسبت به سرنوشت دنیا در آینده بنا بر اصل‌ها، دگم‌ها و قانون‌هایی مقدس یا الگوهای برین (سرنمونه‌ها) که مستقر، ثابت و تغییرناپذیرند. همه‌ی این‌ها از یک سیستم فکری، یک ایدئولوژی می‌سازند، یعنی ذهنیتی خلق می‌کنند که سرجمع‌کننده (totalisant) و توتالیتر است. از دید ما، به راستی، این جزء سازنده ایدئولوژی، با قرار دادن امر توضیح تام و تمام «همه چیز»، بدون داشتن تردید و پرسش، در برابر خود چون وظیفه و رسالت، می‌تواند، هم راه با دیگر عناصر توتالیتر، ایدئولوژی را به گونه‌ای ایمان و دین تبدیل نماید، دینی اما بیشتر، ولی نه همیشه، مدنی تا دین وحی یا دین سکولار.

دومین جزء شامل استقلال، خلاصی و نافرمانی ایدئولوژی از آزمون، پراتیک و یا واقعیت است. این جزء به طریق اولی زمانی نمودار می‌شود که حکم‌ها، اصل‌ها و دگم‌های مستقر و مسلط توسط آزمون، پراتیک و واقعیت زیر پرسش رفته یا نفی شوند. این همانی است که امکان تبدیل یک سیستم فکری مدعی علمی بودن و توضیح جهان - یا به قول ریمون آرون یک سیستم کلی تفسیر تاریخی - سیاسی که به خودی خود سرجمع‌کننده نیست - به یک ایدئولوژی در خدمت سلطه‌گری را فراهم می‌سازد. در کلامی دیگر، موضوع بر سر پست شمردن واقعیت توسط ذهنیتی است که هر **آزمون آزار دهنده** را انکار می‌کند و به گونه‌ای سیستمانه واقعیت را به نام واقعیت دیگری که «حقیقی‌تر» است رد می‌نماید. واقعیت «حقیقی‌تری» که نزد عوام مخفی و نامرئی است و تنها رهبر یا حزب یا پیشاهنگ برین قادر به آشکار ساختن آن و پرده برداشتن از معنای نهان آن برای مردم است. ایده در این جا، با دور شدن و آزاد کردن خود از تجربه، پراتیک و واقعیت تبدیل به تبلیغات (پروپاگاندا) می‌شود. تبلیغات چون سلاحی هولناک در خدمت هر جنبش سلطه‌گری که تنها با بسیج توده‌ها و با به اسارت در آوردن آن‌ها از راه دروغ و عوام‌فریبی است که می‌تواند پایدار بماند.

سرانجام، سومین جزء سازنده ایدئولوژی شامل آن جنبش فکری است که از آزمون برنیامده بلکه زاده شده‌ی خود می‌باشد، به وجود آورنده‌ی خود است و به دست خود خلق می‌شود. این همه از راه فرضیه‌ها و اصولی که به جای مسلم‌ها (postulats)، یعنی حقیقت‌هایی مطلق، غیر قابل انکار و جاودانه گرفته می‌شوند. در این جا، «اندیشه، به جای گشایش به بُرون‌بودگی (exteriorité) و دگربودگی (altérité) جهان، هدف بلعیدن جهان در درون واقعیت خاص خود چون تنها و یگانه مطلق را دنبال می‌کند... این واقعیت چیزها نیست که معنای واژه‌ها را تعیین می‌کند، بلکه واژه‌ها هستند که به شکل خود چیزها را دوباره خلق می‌کنند... واژه‌هایی که قادر

می‌شوند *تمامیت جهان را در کام خود فرو برند*.^{۱۲} این همانی است که هانا آرنت، خود، زیر عنوان «*خصلت بی‌رحمانه دیالکتیک*» در *ایدئولوژی توتالیتر* توضیح می‌دهد. زمانی که رهبر رژیم توتالیتر «*پیامدهای ایدئولوژیکی را تا آن جا می‌گسترده که از نهایت انسجام منطقی خود خارج می‌شوند*» و به یاقوه گویی می‌انجامند. و آرنت نمونه‌ی زیر را ارائه می‌دهد:

«**طبقه‌ی رو به زوال** به طبقه‌ای می‌گفتند که از افراد محکوم به مرگ تشکیل می‌شد؛ نژادهایی که "شایستگی زندگی کردن را نداشتند" می‌بایست نابود می‌شدند. هر کس که وجود "طبقات رو به زوال" را می‌پذیرفت و نتیجه نمی‌گرفت که نمایندگان آنها را باید از بین‌برد، هر کس که حق زندگی کردن را بی‌رابطه با نژاد نمی‌دانست و نتیجه نمی‌گرفت که "نژادهای نالایق" را باید نابود کرد، صاف و ساده یا فردی بی‌شعور بود یا بزدل.»^{۱۳}

در پایان لازم می‌دانیم که درباره‌ی برداشت آرنتی از مفهوم ایدئولوژی و عناصر توتالیتر آن ملاحظاتی را ارائه دهیم. در این نوشته نشان دادیم که متفکر آلمانی، در شرایط پس از جنگ جهانی دوم یعنی سقوط نازیسم و استالینیسم رو به پایان، در اثر خود به نام *سیستم توتالیتر*، دست به بررسی ویژگی‌های توتالیتر ایدئولوژی می‌زند و این را از راه مطالعه‌ی عناصری از ایدئولوژی که این گونه تفکر را برای هر عمل سلطه‌گرانه‌ای، به‌ویژه برای هر جنبش توتالیتر، آماده سازند انجام می‌دهد. سه ملاحظه را از دریافت خود در میان می‌گذاریم.

در ملاحظه‌ی اول، باید توجه کنیم که هانا آرنت کتاب *سیستم توتالیتر* خود را در اواخر ۱۹۴۰ به رشته‌ی تحریر در می‌آورد، یعنی همان گونه که تأکید کردیم، در زمانی از تاریخ که بشریت از نازیسم خارج شده بود و می‌رفت که از استالینیسم نیز برون آید. در نتیجه، در رابطه با پروبلماتیک ایدئولوژی، آرنت در همان موقعیتی نبود که یک سده قبل مارکس و انگلس قرار داشتند، یعنی زمانی که این دو دست به نگارش *ایدئولوژی آلمانی* زدند و در آن جا ماتریالیسم تاریخی خود را برای اولین بار اعلام کردند. آن چه که آنها با دست‌نوشته معروف خود، که در ضمن هیچ‌گاه در زمان حیات‌شان انتشار نیافت، می‌خواستند به مصافش روند، ایدئالیسمی بود که در زمانه‌ی شان، به‌ویژه در آلمان پسا‌هنگلی، در جنبش فکری حاکم گشته بود. فلسفه‌ای نظری که تصور می‌کرد، بدون یک دگر‌دیدی اساسی، یک دگر‌گونی انقلابی، می‌تواند دنیا را تغییر دهد. ایدئالیسمی که می‌خواست واقعیت را از بالا تغییر دهد، از راه ایده‌های ناب، وجود ذهنی (*idéalité*)، متافیزیک، وجدان بشری، اخلاق، مذهب، حقوق، سیاست دولتی و غیره. حال آن که تمام جهان اثری و غیر واقعی، از دیدگاه ماتریالیسم جدید به نمایندگی مارکس و انگلس، چیزی نیست جز ایدئولوژی مسلط یا غیر مسلط، تجریدها، بازتاب‌ها، پژواک‌ها و در یک کلام باز‌نمودهای نادرست یا وارونه از فرایند حیات واقعی یعنی از نیروهای مولده و از مناسبات اجتماعی تولید. به گفته‌ی آنها، تنها با دگر‌دیدی در اساس، چندی بعد خواهند گفت در زیرنا، توسط عمل انقلابی است که می‌توان جهان را به گونه‌ای واقعی تغییر داد. اما هانا آرنت، پس از جنگ جهانی دوم و در زمانی که در پی تبیین سیستم توتالیتر از مسیر رکن ایدئولوژیک آن است، کار و بار و دلمشغولی دیگری دارد. مسأله‌ای که او در کتابش طرح می‌کند چنین است: چگونه ایدئولوژی به مانند سیستمی ایدئال، با ادعای در اختیار داشتن حقیقت، می‌تواند برای سلطه‌ی تام و تمام مورد استفاده قرار گیرد؟ یک جنبش سلطه‌گر، ضد‌رهایمی‌خواه و از سنخ توتالیتر یا غیر، برای استقرار، گسترش و حفظ حاکمیت خود، بر چه شاخص‌هایی از ایدئولوژی، از هر گونه‌ی آن، می‌تواند تکیه نماید؟ در این جا، «ایدئولوژی» از این نقطه نظر که بازتاب واقعیتی تخیلی، نادرست، وهمی، خیالی، پنداشتی و یا وارونه است، بسانی که در *ایدئولوژی آلمانی* نزد مارکس و انگلس تعریف می‌شود، مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه ایدئولوژی به مانند ابزار واقعی قدرت، دستگاه پروپاگاندا و وسیله‌ای برای اداره‌ی

ابزاری، سازماندهی قالبی و انقیاد توده‌ها، در معنای ویژه‌ی این مقولات در پیکربندی آرنتی توتالیتراریسم، مد نظر قرار می‌گیرد.

در ملاحظه‌ی دوم، باید گفت که آرنت مفهوم «ایدئولوژی مسلط» را از این جهت بررسی نمی‌کند که به طور مشخص خاستگاه ایدئولوژی در یک طبقه اجتماعی مسلط را نشان دهد، باز هم به مانند *ایدئولوژی آلمانی* که ایدئولوژی مسلط را اندیشه‌ی طبقه مسلط می‌خواند، چیزی که از سوی دیگر در نمونه‌ی توتالیتراریسم می‌تواند تأمل برانگیز و مشروع می‌باشد. اما ایدئولوژی، از سوی آرنت، در اجزای ذاتی (درون بودی، نهادین) خود که می‌توانند در خدمت جزم‌اندیشی و سلطه‌گری قرار گیرند، مطالعه و بررسی می‌شود. در یک کلام، می‌توان به طور خلاصه گفت که نزد آرنت، دست کم در *سیستم توتالیتر*، «ایدئولوژی»، روی هم‌رفته، در معنای پُوراتیو (بدگرا) یا منفی واژه، بی‌اعتبار نمی‌شود بلکه چون بغرنجی از وجودهای ذهنی، ایده‌ای، که در آن‌ها عناصر سلطه، به گونه‌ی درونی و ذاتی، حاضر می‌باشند، تبیین می‌شود.

در ملاحظه‌ی سوم و نهایی، باید تصریح کنیم که به اعتراف خودِ هانا آرنت، پروبلماتیک توتالیتر شایندگی آزمونی و کارایی مفهوم را به دوره‌ای که محدود به دو رژیم نازی و استالینی می‌شوند، تقلیل می‌دهد. با این وجود ما بر آنیم که امروزه به هیچ رو نمی‌توان بدون در نظر گرفتن اندیشه‌های آرنتی در کتاب *سیستم توتالیتر* دست به تحلیل شایسته‌ای از ایدئولوژی و سلطه زد.

با این که دو رژیم نازی و استالینی از بین رفته‌اند، گفته‌های هانا آرنت، در باره‌ی پایه‌های ایدئولوژیک توتالیتراریسم و ویژگی‌های توتالیتر ایدئولوژی، اندیشه‌ای را می‌سازند که همچنان امروزی است. برای شناخت از رژیم‌های اقتدارگرای کنونی، نه تنها سکولار یا لائیک بلکه دینی یا تئوکراتیک، کتاب *سیستم توتالیتر* هانا آرنت و ایده‌های بدیع آن از ارزش نظری و عملی والایی برخوردار است. در نقد و نغی «ایدئولوژی»ها و در پی‌ریزی تئوری و عمل رهایی‌خواهانه از سلطه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیکی، دینی و غیره، اندیشه‌ی آرنت اساسی است و به یاری ما می‌آید.

یادداشت‌ها

- ۱: آنتوان دِستوت دو تراسی Antoine Destutt de Tracy (۱۷۵۴ - ۱۸۳۶)، افسر، سیاست‌مدار و فیلسوف فرانسوی، سردار انقلاب در ۱۷۹۲.
- ۲: هانا آرنت Hannah Arendt (۱۹۰۶ - ۱۹۷۵)، متفکر سیاسی و فیلسوف آلمانی تابع آمریکا.
- ۳: *سیستم توتالیتر Le système totalitaire*، رجوع کنید به کتاب‌نامه در زیر (ر.ک.ک.).
- ۴: *سیستم توتالیتر*، فصل چهارم: *ایدئولوژی و ترور: گونه‌ای نوین از رژیم*. (ر.ک.ک.).
- ۵: *سیستم توتالیتر*، صفحه ۲۱۶.
- ۶: همانجا، ص. ۲۱۷.
- ۷: همانجا، ص. ۲۱۹.
- ۸: همانجا، ص. ۲۱۹.
- ۹: همانجا، ص. ۲۱۹.
- ۱۰: همانجا، ص. ۲۱۹.
- ۱۱: همانجا، صفحه‌های ۲۱۹ - ۲۲۰.
- ۱۲: همانجا، ص. ۲۲۰.
- ۱۳: کنفرانس هانا آرنت، صفحه‌های ۳۲۶ و ۳۲۸ (ر.ک.ک.).
- ۱۴: *سیستم توتالیتر*، صفحه ۲۲۱.

1. *Le système totalitaire*, Hannah ARENDT - Éditions du Seuil – 1972 – Pages 215-221.
2. *Colloque Hannah Arendt – Politique et pensée*. Article de : Anne- Marie ROVIELLO. Pages 323-339 Payot, 1989.
3. *Totalitarisme, idéologie et démocratie*. Nestor CAPDEVILA. Texte en PDF.
4. *La pensée politique de Raymond Aron. Chapitre I : La critique des idéologies*. Stephan LAUNAY. PUF 1995. Pages 79-90.
5. *La philosophie de Marx*, Etienne BALIBAR. La découverte, 1993, P. 45.
6. *L'idéologie allemande, Karl Marx, essentiel* (éditions sociales), P. 78.
7. *La crainte des masses*, Etienne BALIBAR. Galilée, 1997, La relève de l'idéalisme, Les conceptions du monde. Pages 173-220
8. *Dictionnaire critique du marxisme*. Georges LABICA – Gérard BENSUSSAN. PUF. 1982.